

هو العليم

عدم تنافی علم ائمه عليهم السلام به زمان و مکان  
شهادت خود با مفاد آیه ﴿و لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة﴾

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني

افق وحی

## بسم الله الرحمن الرحيم

در این مقاله که برگرفته شده از کتاب افق وحی می باشد به بررسی عدم تنافی علم ائمه علیهم السلام به زمان و مکان شهادت خود با مفاد آیه **(وَ لَا تَلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى الْتِهْلُكَةِ)** از نقطه نظر شرعی و عقلی پرداخته شده است.

از آنجا که امام علیه السلام و غیر او از اولیای الهی دارای علم به وقایع و حوادث آینده‌اند و علم حجیت ذاتی داشته و عالم به آن موظف و مکلف به متابعت آن می‌باشد، چرا و به چه دلیل و ملاحظه‌ای آنان به این علم ترتیب اثر نمی‌دادند و خود را از وقوع حوادثی که برایشان خطری ایجاد می‌نمود محفوظ نمی‌داشته‌اند؟ و مگر آیه شریفه نمی‌فرماید **(وَ لَا تَلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى الْتِهْلُكَةِ)** «با دست خویش خود را به هلاکت میندازید.»

چرا با وجود اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام از واقعه شب نوزدهم و شهادت خود به دست ابن ملجم اقدامی در جلوگیری از این واقعه نمودند و چرا در آن شب به مسجد برای اداء نماز رفتند؟<sup>۱</sup>

و چرا امام حسن مجتبی علیه السلام با وجود علم و اطلاع بر نیت پلید جعده عیال خود و وجود سم در شیر از آن احتراز نکردند؟<sup>۲</sup> و چرا سیدالشهداء علیه السلام با وجود اخبار از وقایع عاشوراء که حتی تا شب آخر این خبرها و بیان وقایع ادامه داشت درصدد جلوگیری از آن برنیامدند و آن فجایع و مصائب اتفاق افتاد؟<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۱۹۵

<sup>۲</sup> بصائرالدرجات، ص ۸۸: ۷ - حدثنا أبو محمد عن عمران بن موسى عن إبراهيم بن مهزيار عن محمد بن عبد الوهاب عن إبراهيم بن أبي البلاد عن أبيه عن بعض أصحاب أمير المؤمنين قال دخل عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله على أمير المؤمنين عليه السلام في وفد مصر الذي أوفدهم محمد بن أبي بكر ره و معه كتاب الوفد قال فلما مر باسم عبد الرحمن بن ملجم قال أنت عبد الرحمن لعن الله عبد الرحمن قال نعم يا أمير المؤمنين أما والله يا أمير المؤمنين إنى لأحبك قال كذبت والله ما تحبني ثلاثا قال يا أمير المؤمنين أحلف ثلاثة أيمن أنى أحبك و أنت تحلف ثلاثة أيمن أنى لا أحبك قال ويلك أو ويحك إن الله خلق الأرواح قبل الأبدان بألفى عام فأسكنها الهواء فما تعارف منها هنالك اتتلف في الدنيا و ما تناكر منها اختلف في الدنيا و إن روحى لا تعرف روحك قال فلما ولى قال إذا سرکم أن تنظروا إلى قاتلى فانظروا إلى هذا قال بعض القوم أ و لا تقتله أو قال تقتله فقال من أعجب من هذا تأمرونى أن أقتل قاتلى لعنه الله.

<sup>۳</sup> الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴۱: روى عن الصادق عن أبيه عليه السلام أن الحسن عليه السلام قال لأهل بيته إنى أموت بالسم كما مات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقالوا و من يفعل ذلك قال امرأتى جعدة بنت الأشعث بن قيس فإن معاوية يدس إليها و يأمرها بذلك قالوا أخرجها من منزلك و باعدها من نفسك قال كيف أخرجها و لم تفعل بعد شيئا و لو أخرجتها ما قتلتنى

و چرا امام رضا علیه السلام با اطلاع قبلی از نیت مأمون و حتی اخبار آن به بعضی از موالیان خود اقدام به خوردن آن انگور زهرآلود نمودند.<sup>۱</sup> و همینطور این سؤالات نسبت به اولیای الهی و عرفاء بالله نیز وارد خواهد بود. حال جمع بین این دو مسأله چگونه است، و چگونه با وجود حجیت و الزام قطع بر متابعت، انسان می تواند علم و قطع خود را نادیده بگیرد و توجّهی بدان ننماید و امور خود را به دست تقدیر بسپارد؟

پاسخ این سؤال این است که ما در حجیت قطع و علم بحث و اشکالی نداریم و به طور کلی مسأله حجیت علم و قطع یک مسأله عقلی و برهانی است و قضایای عقلیه قابل استثناء نمی باشند در هر جا و هر زمان، زیرا حقیقت علم کشف از واقع است و واقع در ظروف مختلف و شرائط گوناگون که تغییر نمی کند آنچه که بر حسب شرائط و مقارنات دستخوش تحوّل و تغییر می شود امور اعتباری و استحسانات عرفیه و ملاکات شرعیّه است که دائماً در حال تحوّل اند. چنانچه ملاک در حرمت شرب خمر وجود فساد و افساد در شرائط و

غیرها و كَانَ لَهَا عُدْرٌ عِنْدَ النَّاسِ فَمَا ذَهَبَتِ الْآيَامُ حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهَا مُعَاوِيَةَ مَالاً جَسِيماً وَ جَعَلَ يُمْنِيهَا بِأَنْ يُعْطِيهَا مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ أَيْضاً وَ يُزَوِّجَهَا مِنْ يَزِيدَ وَ حَمَلَ إِلَيْهَا شَرْبَةَ سَمٍّ لَتَسْقِيهَا الْحَسَنَ فَانصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ هُوَ صَائِمٌ فَأَحْرَجَتْ لَهُ وَ قَتَّ الْإِظَارِ وَ كَانَ يَوْمًا حَارًّا شَرْبَةَ لَبَنٍ وَ قَدْ أَلْقَتْ فِيهَا ذَلِكَ السَّمِّ فَشَرِبَهَا وَ قَالَ يَا عَدُوَّةَ اللَّهِ قَتَلْتَنِي قَتَلْتُكَ اللَّهُ وَ اللَّهُ لَا تُصَيِّبُ مِنِّي خَلْفًا وَ لَقَدْ عَزَّكَ وَ سَجَرَ مِنْكَ وَ اللَّهُ يُجْزِيكَ وَ يُجْزِيهِ فَمَكَثَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَيْنِ ثُمَّ مَضَى فَغَدَرَ مُعَاوِيَةُ بِهَا وَ لَمْ يَفِ لَهَا بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰: قال و قال شيخنا المفيد بإسناده إلى أبي عبد الله عليه السلام قال لما سار أبو عبد الله من المدينة لقيه أفواج من الملائكة المسومة في أيديهم الحراب على نجب من نجب الجنة فسلموا عليه وقالوا يا حجة الله على خلقه بعد جدّه و أبيه و أخيه إن الله سبحانه أمدّ جدك بنا في مواطن كثيرة و إن الله أمدك بنا فقال لهم الموعد حفرتي و بعتي التي أستهده فيها و هي كربلاء فإذا وردتها فأتوني فقالوا يا حجة الله مرنا نسمع و نطع فهل تخشى من عدو يلقاك فنكون معك فقال لا سبيل لهم على و لا يلقوني بكريهة أو أصل إلى بعتي. و أتته أفواج مسلمي الجن فقالوا يا سيدنا نحن شيعتك و أنصارك فمرنا بأمرك و ما تشاء فلو أمرتنا بقتل كل عدو لك و أنت بمكانك كلفيناك ذلك فجزاهم الحسين خيراً و قال لهم أ و ما قرأتم كتاب الله المنزل على جدّي رسول الله أينما تكونوا يُدرككم الموت و لو كنتم في بروج مشيدة و قال سبحانه لبرز الذين كتب عليهم القتل إلى مضاجعهم و إذا أقمت بمكاني فبما ذا يتلى هذا الخلق المتعوس و بما ذا يختبرون و من ذا يكون ساكن حفرتي بكربلاء و قد اختارها الله يوم دحا الأرض و جعلها معقلاً لشيعتنا و يكون لهم أمناً في الدنيا و الآخرة و لكن تحضرون يوم السبت و هو يوم عاشوراء الذي في آخره أقتل و لا يبقى بعدى مطلوب من أهلي و نسبي و إخواني و أهل بيتي و يسار برأسي إلى يزيد لعنه الله. فقالت الجن نحن و الله يا حبيب الله و ابن حبيبه لو لا أن أمرك طاعة و أنه لا يجوز لنا مخالفتك قتلنا جميع أعدائك قبل أن يصلوا إليك فقال صلوات الله عليه لهم نحن و الله أقدّر عليهم منكم و لكن ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِي وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِي﴾.

ظروف عادی است اما در صورت تبدل شرائط و احتمال خطر مرگ آن ملاک جای خود را به مراعات نفس و حفظ آن از هلاکت در شریعت می‌دهد و ملاک متأخر موجب رفع حرمت و اباحه شرب بلکه وجوب آن می‌شود.

بنابراین نفس علم به وجود خمر موجب حرمت نمی‌شود بلکه وجود ملاک حرمت در این شرب از ناحیه شارع معتبر شده است و به واسطه علم به خمر آن ملاک تنجز پیدا می‌کند.

### نفس اطلاع بر خطر موجب وجوب احتراز نمی‌شود

حال به این نکته می‌رسیم که آیا نفس اطلاع بر یک خطر موجب وجوب احتراز از آن است و به هر نحو باید انسان از مواجهه با آن خطر پرهیز کند یا اینکه به جهت وجود ملاک در این قضیه شارع مقدس احتراز از هلاکت و خطر را واجب گردانیده است. به تعبیر دیگر سؤالی که در اینجا مطرح است این است که اگر از ناحیه شارع حکم به وجوب حفظ نفس و دوری از هلاکت و اضرار بر بدن نبود و افراد از نقطه نظر شرعی هیچ الزامی بر حفظ نفس نداشتند باز این ملاک که موجب وجوب احتراز است وجود داشت یا خیر؟ قطعاً پاسخ منفی است، زیرا با ترخیص شارع در وقوع هلاکت دیگر چه ملاکی برای پرهیز باقی می‌ماند و مکلف در این حال به چه الزامی موظف به حفظ و حراست از خود می‌باشد.

لذا ما می‌بینیم همین قتل نفس چه به صورت خودکشی یا کشتن غیر که از ناحیه شارع حرام و از گناهان موبقه کبیره شمرده شده است برای دفاع از کیان اسلام واجب خواهد شد، و یا اگر جان امام علیه السلام در معرض خطر قرار گیرد حفظ جان او ولو به قیمت کشته شدن انسان واجب است، چرا؟ چون در اینجا آن ملاک که هلاکت نفس است به ملاک دیگر که تجرد و تقرب انسان به حضرت حق است تغییر پیدا می‌کند. و با تغییر ملاک حکم از حرمت به وجوب متحوّل می‌شود.

در ملاک قبلی آنچه موجب حرمت و احتراز بود هلاکت بود، هلاکت یعنی نیستی، یعنی پوچی، یعنی بیهودگی، یعنی بوار، یعنی از دست دادن فرصت‌ها، یعنی از بین بردن استعدادها، یعنی تباهی، و در یک کلمه، یعنی نابودی نفس و روح انسان و تثبیت خسارت و بدبختی و تهی دستی.

اما در ملاک بعد، از دست دادن جان و نفس، یعنی تحصیل رضای پروردگار، یعنی فوز و رستگاری، یعنی رسیدن به مقام تجرد و رضوان، یعنی عبور از بوادی نفس اماره و اوهام و تخیلات، یعنی پشت پا زدن به هر چه ما سوی الله است، یعنی ورود در عالم بهاء و عظمت حق، یعنی ختم پرونده به سعادت و فلاح؛ چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **فُرْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ**<sup>۱</sup> و سیدالشهداء علیه السلام فرمود: **إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا**

<sup>۱</sup> المناقب، ج ۳، ص ۳۱۲.

## سَعَادَةٌ وَلَا الْحَيَوةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرًّا<sup>۱</sup>

بنابراین با تحوّل ملاک دیگر چه جای شکّ و تردید در احتمال ضرر است که انسان را ملزم به اجتناب کند. کسی که به یک بیماری مهلکی گرفتار شده است آیا برای رهایی از آن هیچ فکر می‌کند که چرا باید میلیون‌ها صرف کند و این اموال را به جیب افرادی دیگر بریزم و بی‌خود و بی‌جهت بر باد دهم؟ یا اینکه تفکّر عاقلانه و خرد پسندانه اقتضا می‌کند که هر چه در راه سلامتی و بهبود سلامتی و تندرستی خرج و صرف نماید ارزش و اعتبار دارد و این یک حکم عقلی و مبنای عقلانی است و اگر چنین نکند مورد مذمت عقل و عقلاء واقع می‌شود. بنابراین چنانچه امام علیه السّلام و یا ولیّ الهی و یا حتّیّ افراد عادی به نحوی از این گونه مطالب درباره خود باخبر شدند از آنجا که این واقعه را یک تقدیر و مشیّت امضاء شده از ناحیه پروردگار می‌دانند، دیگر از نقطه نظر شرعی تکلیف برداشته شده و به جای آن تکلیف و حکم دیگری جایگزین می‌شود که آن عبارت از استقبال آن حادثه و واقعه با طیب خاطر و رضایت تام و تسلیم کامل نفس است.

بنابراین اینکه وقوع در خطر چه از نظر عقلی و چه از نظر شرعی موجب و جوب پرهیز و احتراز است به جهت این است که آن باعث اتلاف و نابودی انسان و اضمحلال آن است و اما اگر موجب تحصیل رضا و مشیّت الهی گردد خود عین سعادت و فلاح و رستگاری است و نه عقلاً و نه شرعاً محذوری در این اقدام نمی‌باشد.

آنکه این مردن به نزدش تهلکه است \*\*\* نهی لا تلقوا بگیرد او به دست<sup>۲</sup>

### این از نقطه نظر شرعی و اما از جهت عقلی و فلسفی:

آنچه از حوادث و قضایا که در این عالم ظهور پیدا می‌کند بر اساس قانون علیّت تخلف ناپذیر خواهد بود یعنی چه ما خدای متعال را مسبب اصلی و علت تامّ در تأثیر حوادث بدانیم یا ندانیم، هر چه که به عنوان یک واقعه در دنیا صورت می‌پذیرد قطعاً به دنبال و نتیجه یک سری علل و معلولاتی پیوسته و منسجم تحقّق پیدا کرده است و آن حادثه خواهی نخواهی در صورت تحقّق علت تامّه یعنی آن رویداد آخر که نتیجه آن وقوع این پدیده و حادثه است به وقوع خواهد پیوست، چه ما بخواهیم یا نخواهیم.

حال اگر فردی از وقوع چنین حادثه‌ای اطلاع و علم حاصل نماید آیا می‌تواند با نفوذ و فعل خود از وقوع آن جلوگیری نماید؟ در این صورت چه فرقی بین او و شخصی که بدون اطلاع از آن حادثه بدان مبتلا می‌شود وجود دارد؟ زیرا بر فرض علم قطعی به وقوع یک حادثه اگر آن قضیه با اقدام این شخص منتفی شود

<sup>۱</sup> همان مصدر، ج ۴، ص ۶۸؛ لمعات الحسین علیه السّلام، ص ۴۵.

<sup>۲</sup> مثنوی معنوی، دفتر سوّم

پس معلوم می‌شود علم او علم نبوده است بلکه تخیل و توهم بوده است، و اگر علم آن شخص علم صحیح به معنای انکشاف واقعی یک حادثه بوده پس چگونه ممکن است خلاف آن در آینده ثابت گردد؟

اولیای الهی در این گونه موارد مثل سایر افراد نیستند که خود سالیان سال مردم را به استعداد و آمادگی برای مرگ فرا خوانند و مرگ را یک قنطره و پلی برای انتقال به عالم دیگر بدانند و با کلمات زیبا و فریبنده آنچنان در این باره سخن گویند که شنونده را گمان رود که این گوینده خود هر لحظه مشتاقانه و بی‌صبرانه در انتظار مرگ نشسته و ساعت شماری می‌کند، اما همین که عارضه‌ای برای او پیش آمد و طیب از بیماری لاعلاج او خبر داد و برای ادامه حیاتش مهلت شش ماه را معین کرد از شدت غصه و ناراحتی چنان به هم بریزد که دنیا را بر سر خود خراب ببیند و از شدت اندوه آن مهلت شش ماهه به دو ماه تقلیل پیدا کرده زودتر از موعد مقرر رهسپار عالم آخرت شود. می‌دانید چرا؟ چون این شخص یک عمر فقط سخن گفته است و با حرف و کلام با مردم بازی کرده است و خود را برای مواجهه با این چنین روزی اصلاً و ابداً آماده نکرده است.

### اشتیاق اولیاء الهی به مرگ و لحظه شماری برای آن

اما اولیای بالله چون حیات خود را با وصول به مدارج فعلیت و ورود در عالم عز و عظمت حق سپری کرده‌اند برای چنین روزی لحظه شماری می‌کنند و به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام:

و لولا الأجل الذي كُتِبَ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ أرواحُهُمْ فِي أجسادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ

العِقَاب<sup>۱</sup>

«و اگر نبود آن آمد و مهلتی را که برایشان نوشته شده است، به اندازه یک لحظه ارواح آنها در بدن‌هایشان قرار نمی‌گرفت به جهت شوق به رضوان الهی و خوف از حساب اعمال در روز قیامت.»

بیاد دارم سه سال قبل از فوت مرحوم والد - رضوان الله علیه - که به علت کسالت قلبی در بیمارستان قائم مشهد مقدس بستری بودند و من شبانه‌روز در خدمتشان بودم روزی راجع به بعضی از مسایل پس از حیات خود سفارشاتمی به من می‌فرمودند و چنین می‌نمود که گویا زمان ارتحال ایشان نزدیک است، از جمله مطالبی که می‌فرمودند اینک:

این مجالس صبح‌ها - اعیاد و شهادت‌های ائمه علیهم السلام - به همین کیفیت و نحوه‌ای که الآن هست باید چه در زمان حیات و چه در ممات در این منزل منعقد شود و شما بر این قضیه باید نظارت داشته باشید. و دیگر اینکه اگر من از دنیا رفتم کسی را خبر نکنید و ارحام و آشنایان را از شهرستان‌ها به مشهد نکشانید، آنها در همان جا برای من فاتحه‌ای بخوانند کافی است. و نیز مرا پائین پای حضرت علی بن موسی

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه، (محمد عبده) ج ۲، ص ۱۸۵.

الرّضا علیهما السّلام دفن کنید و در مرتبه بعد پشت سر حضرت، و راضی نیستم بالای سر و یا مقابل امام علیه السّلام دفن شوم زیرا این عمل جسارت محسوب شده و جائز نیست. و در برقراری مجالس ترحیم فقط سه روز مجلس قرائت قرآن و عزاداری سیدالشّهداء علیه السّلام باشد و منبری دعوت نکنید و مراسم هفت و سال نگیرید و اربعین برای غیر سیدالشّهداء علیه السّلام اشکال دارد و مراسم سال اختصاص به چهارده معصوم دارد در اسلام توصیه به برقراری مجالس سال و به عبارت امروز سالگرد نشده است و اینها همه از بدعتها و امور من درآوردی در مذهب و سنن است، و باید مردم آن را ترک گویند. و فرمودند: من در این کسالت به آن طرف رفتم و برگشتم و به من گفتند: چندان از عمر تو باقی نمانده است سعی کن این تألیفات را هر چه زودتر به جایی برسانی گرچه تمام نخواهد شد. و نیز بعضی از امور دیگر را سفارش نمودند.

من در این هنگام قدری مکدر و اندوهگین شدم و از بیان این مطالب محزون گشتم، ایشان که متوجه حالت من شدند رو به من کردند و درحالیکه روی تخت تقریباً خوابیده بودند فرمودند:

آقای سید محمد محسن از این مطالب ناراحت شدی، تو نمی دانی من الآن چقدر خوشم و در چه نشاطی بسر می برم و درحالیکه دستشان را به سمت جلو دراز کرده بودند دوباره فرمودند: آقا جان من خوشم و این کلمه را قدری کشیدند به طوری که کاملاً آثار سرور و بهجت و انبساط از وجنات ایشان مانند آفتاب هویدا بود. و این بنده حقیر هنوز پس از گذشت هجده سال از آن واقعه لذت و حلاوت آن حالت را از یاد و خاطر نبرده‌ام.

آری این چنین است حال و هوای عرفاء باللّه و اولیای الهی که برای حرکت به سوی دار بقاء لحظه شماری می کنند و پیک رحیل را در رسیدن لحظه موعود چون شهد و عسل در جان شیرین قرار می دهند و چون معشوق دیرین به سینه می فشردند تا هر چه زودتر اوقات فراق به لحظات روح بخش وصال مبدل گردد. امیرالمؤمنین علیه السّلام نه تنها از واقعه شب نوزدهم مطلع بود و آن را برای بسیاری از اصحاب و اقرباء خود بیان کرده بود بلکه خود پیش‌آپیش آن حادثه به استقبال آن می رفت و آن را به سمت خود هدایت می نمود.<sup>۱</sup> او با آنکه قاتل خود را می شناسد و می داند که چه در زیر عبای خود پنهان کرده است به مسجد

<sup>۱</sup> الخصال، ج ۲، ص ۳۶۵: أتى رأس اليهودِ على بن أبي طالبٍ عليه السلام عند منصرفه من وقعة النهروان و هو جالسٌ في مسجد الكوفة فقال: يا أمير المؤمنين إني أريد أن أسألك عن أشياء لا يعلمها إلا نبي أو وصي نبي قال سل عما بدا لك يا أبا اليهود (الى ان قال ص ۳۸۲) فقال عليه السلام قد وفتيت سبعا و سبعا يا أبا اليهود و بقيت الأخرى و اوشكُ بها فكان قد فبكي أصحاب على عليه السلام و بكي رأس اليهود و قالوا يا أمير المؤمنين أخبرنا بالأخرى فقال الأخرى أن تخضب هذه و أوماً بيده إلى لحيتيه من هذه و أوماً بيده إلى هامته قال و ارتفعت أصوات الناس في المسجد الجامع بالصيحة و البكاء حتى لم يبق بالكوفة دارٌ إلا خرج أهلها فرعاً و أسلم رأس اليهود على يدي على عليه السلام من ساعته و لم يزل مُقيماً حتى قُتل أمير المؤمنين عليه السلام و أخذ ابن ملجم لعنه

می آید و او را که به رو به زمین خوابیده است برای اداء نماز از خواب بیدار می کند و به او می گوید وقت نماز است برخیز که می دانم چه چیزی در زیر عبای خود پنهان کرده ای و چه نیستی در سر داری که از انجام آن آسمانها و زمین به لرزه در می آید و قاتل خود را از خواب بیدار می کند و به احدی از اصحاب نمی گوید که این شخص قاتل من است او را بگیرید و حبس کنید و بکشید، چرا؟ چون او مجری مشیت و اراده الهی است نه فرار کننده از قضاء و تقدیر او. و این است معجزه علی بن ابی طالب.<sup>۱</sup>

### اعجاز امیر مؤمنان علیه السلام در تطبیق مشیت الهی با ظواهر عالم ماده بود

اعجاز علی در ردّ شمس و کندن درب قلعه خیبر و امثال اینها نبود، اعجاز علی در تطبیق مشیت الهی با ظواهر عالم ماده و شهادت و اداء تکلیف بر اساس اراده و خواست پروردگار است. و این چنین است که راه را به ما نشان می دهد و ما را به این مکتب و منهج دعوت می کند و به همین جهت است که فعل او در ابدیت اسوه و سرمشق آزادگان و رهروان طریق قرب و تجرّد قرار گرفته است.

اعجاز امیرالمؤمنین در امور تکوینی و انجام خرق عادت صرفاً بیانگر سلطه ولایتی و نشانگر موقعیت و مقام والای امامت و ولایت بود و اضافه بر این حاصلی برای ما و روش و منهاج و حرکت ما ندارد اما آنچه مسیر ما را مستقیم و از انحراف و اعوجاج جلوگیری می کند این قضایا و مسائل صادره از او است. ما به این معجزات باید توجه کنیم و آنها را به کار بندیم تا بتوانیم پای خود را جای پای علی بگذاریم.

اللَّهُ فَأَقْبَلَ رَأْسَ الْيَهُودِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّاسُ حَوْلَهُ وَابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَقْتُلَهُ قَتَلَهُ اللَّهُ فَإِنِّي رَأَيْتُ فِي الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلْتَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ هَذَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جُرْمًا مِنْ ابْنِ آدَمَ قَاتِلِ أَخِيهِ وَمِنْ الْقَدَارِ عَاقِرِ نَاقَةٍ تَمُودَ.

و نیز بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۹۴ از کنز الفوائد و العدد القویه؛ و صفحات ۱۹۶، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ملاحظه شود.

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۱۴ و ۱۱۵: ۴۴ - فس، [تفسیر القمی] مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ السِّيَّارِيِّ عَنْ فُلَانٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءَ وَهُوَ قَوْلُهُ وَ مَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۴۵ - فس، [تفسیر القمی] جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ ابْنِ الْبَطَّائِنِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ مَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ لِأَنَّ الْمَشِيئَةَ إِلَيْهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.